

۱۳۸۰ ل ۲۱

دیوان
پرهیز اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

انتشارات آریاسان

سرشناسه	: اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۳۰
عنوان قراردادی	: دیوان.
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان پروین اعتصامی / با مقدمه ملک الشعرای بهار.
مشخصات نشر	: تهران: آریاسان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۴۹۶ ص.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴.
شناسه افزوده	: بهار، محمدتقی، ۱۲۶۵ - ۱۳۳۰، مقدمه نویسنده.
رده بندی کنگره	: ج ۱۳۹۶ / PIRV۶۱۴
رده بندی دیویی	: ۸۱۶۳ ف۸
شماره کتابشناسی	: ۱۱۲۴۷۵۳

انتشارات آریاسان
تهران: خیابان دانشگاه - کوچه رستمی - پلاک ۶
تلفن: ۶۶۹۷ ۲۸۱۷

دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

ناشر: انتشارات آریاسان

صفحه آرایشی: سارا حسین زاده

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۸۱۹۳ - ۴۷ - ۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

فهرست

۱۵	مقدمه
۲۹	رورگار حادثه سختی
۳۲	راه ناهموار
۳۳	گلستان جان
۳۵	گلی در باغ جان
۳۹	اهریمن روزگار
۴۰	یادگار صفحه ایام
۴۴	سنگ اهرمن
۴۵	آئینه خرد
۴۸	آسمان علم
۵۳	قافله عمر
۵۵	بهار بی خزان
۶۲	هنگام بیداری
۶۵	پرده تن

- ۶۷ شاهین عمر
- ۷۰ خامه دهر بر شکوفه
- ۷۲ دامنی لؤلؤ و مرجان
- ۷۶ اوراق
- ۸۰ بزرگان مال اندیش
- ۸۱ تاوان عمر گذشته
- ۸۴ فرشته خوبان
- ۸۵ رهسپار در روستایی
- ۸۷ بانوی آراسته به منیر
- ۹۲ گلوبند گوهرین
- ۹۸ گنج هستی
- ۱۰۶ گوهر فروش کان قضا
- ۱۰۸ باده معرفت
- ۱۱۱ پرتگاههای راه هوی
- ۱۱۴ دانش، گوهر جان
- ۱۱۸ اوراق پراکنده کمال
- ۱۲۰ رنگ ها و نیرنگ ها
- ۱۲۳ آزادگان پاکدل

۱۲۹	دزد زمانه
۱۳۱	گلشن تحقیق
۱۳۳	هوا، دیروز و فردا
۱۳۵	طاهر آیین
۱۳۷	گوهر بی خرد از
۱۳۹	شناخت یان و خود
۱۴۰	فزونی، زادهٔ نس
۱۴۲	اهریمن راه دل
۱۴۹	آینه طلب
۱۵۶	ترازوی چرخ اخضر
۱۵۹	نهنگ ناشتای نفس
۱۶۰	آتش دل
۱۶۲	آرزوها (۱)
۱۶۴	آرزوها (۲)
۱۶۵	آرزوها (۳)
۱۶۶	آرزوها (۴)
۱۶۷	آرزو
۱۶۸	آرزوی پرواز

۱۶۹	آرزوی مادر
۱۷۰	آسایش بزرگان
۱۷۱	آشیان ویران
۱۷۳	آئین آینه
۱۷۵	احسان بی ثمر
۱۷۶	ارزش کوب
۱۷۸	گور اشک
۱۷۹	اشک یتیم
۱۸۰	امروز و فردا
۱۸۱	امید و نومیدی
۱۸۳	اندوه فقر
۱۸۵	ای رنجبر
۱۸۶	ای گربه
۱۸۸	ای مرغک
۱۹۰	باد بروت
۱۹۲	بازی زندگی
۱۹۳	بام شکسته
۱۹۴	بلبل و مور

۱۹۸	برف و بوستان
۲۰۰	برگ برگریزان
۲۰۳	بنفشه
۲۰۴	بهار حرانی
۲۰۶	بهار نیکی
۲۰۷	بی آرزو
۲۱۰	بی پدر
۲۱۱	پایمال آز
۲۱۳	پایه و دیوار
۲۱۵	پیام گل
۲۱۷	پیک پیری
۲۱۸	پیوند نور
۲۲۰	تاراج روزگار
۲۲۲	توانا و ناتوان
۲۲۴	توشهٔ پژمردگی
۲۲۴	تهیدست
۲۲۶	تیر و کمان
۲۲۸	تیره‌بخت

۲۲۹	تیمارخوار
۲۳۱	جامهٔ عرفان
۲۳۳	جان و تن
۲۳۵	جمال حق
۲۳۸	جولای خدای
۲۴۲	سعد پش
۲۴۴	سخت مهر
۲۴۶	حقیقت و مآز
۲۴۷	خاطر خشنود
۲۴۹	خوان کرم
۲۵۱	خون دل
۲۵۲	درخت بی بر
۲۵۵	دریای نور
۲۵۷	دزد خانه
۲۵۸	دزد و قاضی
۲۶۰	دکان ریا
۲۶۲	دو محضر
۲۶۶	دو همدرد

۲۶۷	 دو همراه
۲۷۰	 دیدن و تادیدن
۲۷۲	 دیده و دل
۲۷۴	 درانه و زنجیر
۲۷۶	 ذره
۲۷۸	 ذره خفاش
۲۸۰	 راه دل
۲۸۱	 رفوی وقت
۲۸۳	 رنج نخست
۲۸۴	 روباه نفس
۲۸۶	 روح آزاد
۲۸۸	 روح آزرده
۲۹۰	 روش آفرینش
۲۹۲	 زاهد خودبین
۲۹۵	 سپید و سیاه
۲۹۶	 سختی و سختی‌ها
۲۹۷	 سرنوشت
۳۰۳	 سرود خارکن

- ۳۰۷ سر و سنگ
 ۳۰۸ سعی و عمل
 ۳۱۱ در ترازوی قضا
 ۳۱۳ سیه روی
 ۳۱۶ شاهد و شمع
 ۳۱۷ شب ..
 ۳۱۹ شبان
 ۳۲۰ شرط نیکامی
 ۳۲۱ شکایت پیرزن
 ۳۲۳ شکسته
 ۳۲۵ تیره بخت
 ۳۲۸ شوق برابری
 ۳۲۹ صاعقهٔ ما، ستم اغنیاست
 ۳۳۲ صاف و دُرد
 ۳۳۳ صید پریشان
 ۳۳۶ طفل یتیم
 ۳۳۸ طوطی و شکر
 ۳۴۰ عشق حق

۳۴۲		عمر گل
۳۴۴		عهد خونین
۳۴۵		عیبجو
۳۴۸		غرور نیکبختان
۳۵۰		فرشته انس
۳۵۵		فریب حسد
۳۵۷		فریب آشت
۳۵۹		فلسفه
۳۶۰		قائد تقدیر
۳۶۳		قدر هستی
۳۶۴		قلب مجروح
۳۶۶		کار آگاه
۳۶۸		کارگاه حریر
۳۶۹		کاروان چمن
۳۷۱		کارهای ما
۳۷۳		کرباس و الماس
۳۷۵		کعبه دل
۳۷۸		کمان قضا

۳۸۰		کوته نظر
۳۸۱		کودک آرزومند
۳۸۳		کوه و کاه
۳۸۵		کیفر بی هنر
۳۹۰		گذشته بی حاصل
۳۹۱		گرفت و ست
۳۹۳		سرگ و شان
۳۹۷		گره گسای
۴۰۲		گریه بی سوز
۴۰۴		گفتار و کردار
۴۰۹		گل بی عیب
۴۱۱		گل پژمرده
۴۱۳		گل پنهان
۴۱۴		گل خودرو
۴۱۶		گل سرخ
۴۱۹		گل و خار
۴۲۳		گل و خاک
۴۲۴		گل و شب‌نم

۴۲۶	گلۀ بیجا
۴۲۷	گنج امین
۴۳۰	گنج درویش
۴۳۴	گشراشک
۴۳۶	گوهر و گ
۴۳۹	لطف حق
۴۴۲	مادر دورازد
۴۴۵	مرغ زبرک
۴۴۶	مست و هوشیار
۴۴۷	معمار نادان
۴۵۰	مناظره
۴۵۳	مور و مار
۴۵۶	ناآزموده
۴۵۹	نا اهل
۴۶۰	ناتوان
۴۶۱	نامه به نوشیروان
۴۶۳	نشان آزادگی
۴۶۵	نغمۀ خوشه چین

- ۴۶۸ نغمه رفوگر
- ۴۷۱ نغمه صبح
- ۴۷۴ نکته‌ای چند
- ۴۷۶ نکوهش بیجا
- ۴۷۶ نکوهش بی خبران
- ۴۷۹ نکوهش نکوهیده
- ۴۸۰ نریختن
- ۴۸۱ نهال آرزو
- ۴۸۲ نیکی دل
- ۴۸۳ هر چه بادا باد
- ۴۸۴ همنشین ناهموار
- ۴۸۷ یاد یاران
- ۴۹۰ مقطعات
- ۴۹۳ در تعزیت پدر
- ۴۹۵ این قطعه را برای سنگ مزار خود سروده‌ام

مقدمه

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازار نو شکفته به دستم داد. منش بر گردنم نهاد دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گام چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روحنواز عبارت بود از قطعات و قصاید شاعره شیرین زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که به تازگی از طبع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان را مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معنی از چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده و لذتی موفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیباچه‌ای بر این دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب نگریستم و یادداشتهایی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و ایجاز بدانها

اشارتی می‌رود. این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوهٔ لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوهٔ شعراء عراق و فارس است، به ویژه شیخ مُصلح الدّین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و أسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تبیین معانی حقیقت جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آمده است.

قصاید این دیوان بوی و لمحه‌ای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیات که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است و به‌جمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مصاد «أَمَّامُ الدُّنْيَا فُلَيْلٌ» و «نَجَّى الْمُحْفَقُونَ» دل‌خونین مردم دانا را سراسر تسلط است و در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای زنده‌ای زندگی باکشتی علم و عزم راهنورد باید بود و در فضای امید و آرزو با بال و پر هنر پرواز باید کرد

علم سرمایه هستی است نه گنج زرو مال

روح باید که از این راه توانگر گردد
می توان گفت در قصاید طرز گفتار طور است و در قطعات
نوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات به طرز
سؤال و جواب یا مناظره بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام
خاص ادب است شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل
از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز
بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته
است و قصاید اسدی شاعری که در مناظره است مجموع آنها در
آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی
گنجوی تا خواجوی کرمانی گواه این معنی است در اینجا باز
استقلال فکر خانم پروین روشن می شود زیرا اگر تنها پای بند تبع
شده بود چون مناظرات به ندرت از اسبید بانی مانده و بیشتر
اسلوب شعرای خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از
همان جنس بیشتر در دسترس می باشد، بایستی این قسمت یعنی
قطعات مناظره از این دیوان حذف می شد و از اصل به خیال
گوینده نمی رسید، لکن پیدا است که شاعره ما میراث قدیم نیاکان
عراقی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه

قصاید شاعران خراسان یا کلیّات شیخ شیراز، باز نخبه وجل گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیمترین اسلوب حُسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگوئی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی، محکوم به روال شده است و که جُز قسمت کمی از آن در کتب خطّی و منتخبی غیر قابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است با جُمله آنچه معلومست خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش بار دیگر این شیوه پسنیدیده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات دلفریب دیرینه با گوشم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پرده قدیم را فرا برد و آورد آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطره فاسده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به سوی سخن و عمل اُمید حیات اغتنام وقت کسب کمال و هنر و همّت و اقدام یکبخت و فضیلت رهنمائی می‌کند

دیوانگی است قصّه تقدیرو بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضااست

در آسمان علم عمل برترین پر است

در کشور وجود هنر بهترین غناست

میجوی گ چه عزم تو ز اندیشه برتر است

میپوی گرچه راه تو در کام ازدهاست

خواننده را این اصاید خود را یکباره در عوالمی رنگارنگ که

به صورت یک عالم مستعار درآمده باشد می بیند. طرز بیان ناصر

خسرو را در تمثیلات سنن و استغنائی حافظ را در فصاحت و

صراحت سعدی می نبرد حکیم عارف و عارفی حکیم و

ناصحی پاک سرشت جای بجای در خود مائی و جلوه گری است

و عجب آنکه اینهمه سازو برگ و آراستگی و ترکیبات مختلف را

چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر مرتب ساخته است

که گوئی این اشعار همه در یکساعت گفته شده است. اساسات

متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته هیچ وقت طرز و

سبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.

با خبر باش که بی مصلحت و قصدی

آدمی را نبرد دیو به مهمانی

ازدهای طمع و گرگ طبیعت را

گر بترسی نتوانی که بترسانی

گر توانی به دلی توش و توانی ده

که مبادا رسد آنروز که نتوانی

خون دل چند خوری در دل سنگ ای لعل

مشتریه‌هاست برای گهر کانی

نمی‌بندد سخن که خواست از خواندن قصاید خسته شود به

قسمت ماطعات که روح این دیوان است می‌رسد. اینجا دیگر

خستگی نیست عطف بیار و دقت معانی در ذوق و ابتکار در اینجا

اتفاق و امتزاجی بسیار در آویند ماهر خود را در این قسمت

زیادتر نشان می‌دهد، یا به قول «مخفی» زیادتر پنهان می‌کند:

در سخن مخفی شدم چون رنگ و ر در برگ گل

هر که خواهد دید که این سخن بیند مرا

از پنج شش غزل که چون غزل سازی و لایحه جمع پروین نبوده

قصاید کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می‌بینیم به مثنویهای

کوتاه و مختلف آوزن و قطعه‌های زیبای دلپذیر و در هر حال که نه و

نو که پروین زیادتر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده

عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه ماهرانه بهم

آمیخته و ریخته کاری کرده است خانم پروین در قطعات خود مهر
مادری و لطافت روح خود را از زبان طُیور، از زبان مادران فقیر، از
زبان بیچارگان بیان می‌کند، گاه مادری دلسوز و غمگسار است و
گاه در اسرار زندگی با مُلای روم و عطار و جامی سر هم‌قدمی
دارد.

مُرغک اندر بیضه چون گردد پدید

گوید اینجا بس فراخ است و سپید

عاقبت‌کان حسن سخت از هم شکست

مِی‌بالمی بیند هه بالاو پست

گه پَر آزاد در گاه مارها

گه چمد بزمست در گلزارها

ولی بیشتر خود پروین است که اینها را خانه داری پرداخته

است و افکار لطیف و پر شور اوست که با صد هزار جلوه بیرون

آمده و سزاوار است که با صد هزار دیده آنرا تماشا کنند.

هنر آنجاست که از زبان همه چیز سخن می‌گوید، جسم و

مژگان، دام و دانه، مور و مار، سوزن و پیرهن، دیگ و ناوه خاک و

باد، صیّاد و مُرغ، شبنم، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و کاه،

بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان و معانی مانند امید و

نومیدی و لطایف و و بدایع دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم
 الف و لیل و کلیله و دمنه و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و
 هزاران احوال دُرّونی و بُرونی سیر می دهد و تسلیت می بخشد،
 ماکیان، کبوتر، گنجشک، گربه دزد، رُوباهی که در کمین ماکیان
 است، جوجه های مُرغ کودک فقیر، عبّوز مسکین ناتوان، گل
 پژمرده، مَکَبِ قسمتی از خیالات گوینده بوده و ما را در زیر
 غرنیل می راند و با این اسباب و ابزارها به صد رنگ آمیزی و
 افسونگری اندوختن می کند و متفکر می دارد و به ندرت
 می خنداند، دانش در نحر است بیشتر نگران وظایف مادری است
 و قتی که از این اندیشه ها حسنه می شود، به یاد لطف حق می افتد و
 این قطعه را (قطعه لطف حق) را مردانه می سُراید و خواننده را با
 حقایق و افکاری بالاتر آشنا می سازد و در همان حال نیز از وظیفه
 مادری دست بر نمی دارد و باز هم مادری است نگران.

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گشته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خرد بیگناه

گر فراموش کند لطف خدای

چون رهی زین کشتی بی نا خدای

گم نیارد ایزد پاکت، به یاد

آب، خاکت را دهد ناگه بباد

نفس را سابق تعبیر عرفا می شناسد، اهریمن را که روح آریائی
با آن و بود در رخ کینه دیرینه دارد همه جا در کمین جان پاک
آدمی می داند هر عطف و اشفاق و علم و فضائل.

اخلاق را طریقه رسانداری دانسته و تشکیل خانواده مهربان و
کودکان نورس و سعادت از این بی سرو صدا را نتیجه حیات
می پندارد. این دیوان از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی
نیست. ممکن است تتبع خانم پروین یا حافظ قوی و ادراک پاک او
بر مأخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه آگاه باشد، لکن هرچه هست
نتیجه خود اوست. فی المثل، اگر اختلاف و شکوک دل و دیده را
در رباعی سعدی دیده است:

تقصیر ز دل بود گناه از دیده

آه از دل و صد هزار آه از دیده

و همین معنی از زبان بابا طاهر عربان شنیده:

زدست دیده و دل هردو فریاد

که هرچه دیده بیند دل کند یاد

نخواستہ است از سر این مضمون درگذرد و قطعه دیده و دل را
 مآخته اما تمام تر و لطیف تر و با نتیجه ای که خواننده قانع و راضی
 شده فراموش می کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده
 است.

ترا تا آسمان صاحب نظر کرد

مرا مفتون و مست و بیخبر کرد

شما را قصه دیگران نوشتند

حساب کار ما با خون نوشتند

هر آن گوهر که مژگان بود من سفت

نهان با من هزاران قصه می گفت

مرا شمشیر زد گیتی ترا مش

ترا رنجور کرد اما مرا کشت

اگر سنگی ز گوی دلبر آمد

تو را بر پا و مارا بر سر آمد

بُتی گر تیر ز ابروی کمان زد

ترا بر جامه و مارا به جان زد

ترا یک سوز و مارا سوختنهاست

ترا یک نُکته و مارا سخنهاست

خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای یوسف اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک» پرورش یافته، فارسی و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکائی دختران تحصیل کرده و دوره آن را به پایان رسانیده است. در این مدت اشتغال با این درسی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و روانی و مزیائیکه شمه‌ای از آن گوشزد گردیدیم، آن فراغ بال نیست تا چه رسد به مخدّره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند جای تعجب نیست، اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد را این توانائی و طمیّ مقدمات تبّع و تحقیق اشعاری چنین نفر و نیکه بشراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به قول نظامی عروضی دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز بقدریکه وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌ای که ضرورت دارد آشنا خواند آشناست. هرگاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاه همیشگی و ارجمند بخشد تا چه رسد به «لطف حق» «کعبه دل» «در هر شک» «روح آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «حدیث من» «نزه» «جولای خدا» «نغمه صبح» و سایر قطعات که همه را او با هر یک به همان آشکار بلاغت و سخندانی اوست. شاید خواننده سوره سوری از ما بپرسد: پس این دیوان در باره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هرچند، شاعره مهربان را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است، یک قدم در این راه بردارد، اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای است تهی نمانده است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی است چون درس می‌دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای ریب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می‌بود، عشقی

که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق و طریقه مُبتذل در این دیوان نمی توانست، به وجود آید زیرا با حقیقت گونئی مخالف و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم می رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی که شاعر برای بنیادِ سَر نیاز فرود آورده اند، عشقی که به حقایق و معنویات و ... وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شد. چنین عشقی همان قسم که گفتیم اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعره ما در همین جا است که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف پیروراند و حقیقت عشق را مانند سر پاک و منزهی که از الیاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند و با صفای اثیر و رخسندگی نور و چاشنی روح بر سر زبانها سازد و رواج دهد در خاتمه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دعوت کرده توفیق گوینده اش را از پروردگار سخن خواستارم.

م، بهار

تهران، مرداد ماه ۱۳۱۴